



شهید مدافع حرم مسلم خیزاب فرمانده گردان یا زهراس) از لشکر ۱۴ امام حسین(ع) در سوریه بود. وی برای دفع‌از حرم حضرت زینب(س) و با آرزوی نابودی رژیم صهیونیستی و آزادی قدس به جبهه مقاومت پیوست و ۲۰ مهر سال ۹۴ در سوریه به شهادت رسید.

شهید مسلم خیزاب، متولد ۱۰ دی سال ۱۳۵۹ در شهرستان راشان در استان اصفهان بود. از این شهید یک فرزند پسر به یادگار مانده است. آرامگاه شهید خیزاب در گلزار شهدای اصفهان قرار دارد.

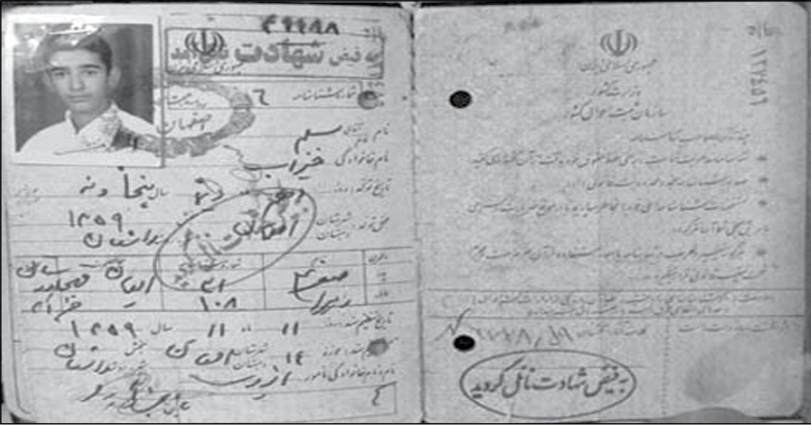
دانشجوی ممتازی که جوینده شهادت بود

خادم رنجبر همسر شهید مدافع حرم مسلم خیزاب در مصاحبه‌هایی درباره همسرش این‌گونه گفته است: بعد از گذراندن دوران دبیرستان یکی از دوستان آقا مسلم سر سزار شهید خرازی به ایشان پیشنهاد می‌دهد که من می‌خواهم برای عضویت در سپاه اقدام کنم و

یادبود هشتمین سالگرد شهادت شهید مدافع حرم «مسلم خیزاب»

می‌گفت؛ بهترین روزم روز نابودی صهیونیست‌هاست

شما هم اگر دفترچه می‌خواهید بگیرید و در نهایت با هماهنگی یکدیگر دفترچه می‌گیرند. سپس شهید خیزاب به تهران منتقل می‌شوند و ۲ سال دوره دانشگاهشان را در تهران سپری می‌کنند. سپس بلافاصله بعد از اتمام دوران دانشگاهشان در ۲۳ سالگی به خواستگاری من آمدند و ازدواج کردیم، بعد از به دنیا آمدن محمدمهدی هم در مقطع فوق لیسانس که در کشور نفر اول شدند مجدداً از دانشگاه امام حسین (ع) تهران فارغ‌التحصیل شده و به نوعی در این مسیر بزرگ می‌شوند.
ایشان در روز خواستگاری به من گفتند: «من یک بال را از سپاه گرفتم و منتظر یک بال دیگرم برای پرواز» و من فکر می‌کنم قرار گرفتن در این مسیر هم به خاطر فعالیتشان در بسیج و سپاه باشد. بعد از مراسم تشییع شهدای غواص که وی

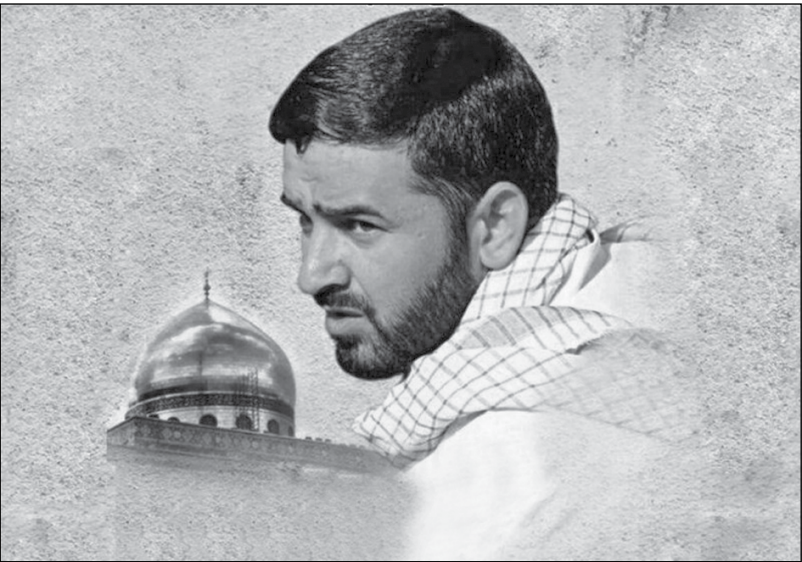


در خانه ۶۰ متری کوچک‌اش در قم با همسر و دو فرزندش نشسته بود. علی کوچولو آرام و معصوم خوادیده بود. همسرش پرسید: «مروز درس چطور بود؟» گفت: «درس آقاسی جوادی املی چگونه باید باشد؟» علی امروز تفسیر این آیه را مرور می‌کردیم… فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیمًا، دعا کن تفسیر کز این آیه باشم معصوما معصومه گفت: ان‌شاءالله! با هم شهید بشویم و از فضل خداوند متعال برخوردار شویم. فقط قول بده اگر زودتر من شهید شدی به بهشت وارد نشوی تا به تو ملحق شوم!

پهمن فرزند اول خانواده‌اش بود و از کلاس چهارم ابتدایی بعد از مدرسه برای کمک به پدر و مادرانش کار می‌کرد. کارهایی کوچک از آن دست که به پسر بچه‌ها می‌سپردند. با این وجود همیشه دانش‌آموزی نمونه بود و استعداد مثال‌زدنی‌اش در درس و ورزش زبان‌زد دوستان و آشنایان بود. در تیم ملی کشتی نوجوانان پذیرفته شده بود و موفقیت‌های خوبی به دست آورده بود. از آمادگی جسمانی‌اش برای فرار از دست نیروهای ساواک و شهرپنازی استفاده می‌کرد ولی به هر حال چند پاری دستگیر شد. از مهم‌ترین فعالیت‌هایش همکاری در دوره‌های مطالعات اسلامی مساجد حضرت صاحب‌الامر(عج) مسجد قیطره و همکاری با شهید مفتح و مسجد آیت‌الله طالقانی بود.

سال ۱۳۵۶ در رشته تربیت‌بدن در کنکور سراسری پذیرفته شد و به دانشگاه گیلان رفت. از هنر فرستنی برای مبارزه با رژیم ستم‌شاهی استفاده می‌کرد. دوره‌های مطالعاتی آثار اسلامی را میان دوستان انقلابی‌اش شروع کرد. بعد از گذشت زمانی کوتاه برای ایجاد پایگاهی که در آن فعالیت‌های مذهبی و انقلابی‌شان را گسترش دهند؛ به کمک تعدادی از دوستان مومن و متعهدش از جمله سسرار نقدی انجمن اسلامی دانشگاه را تأسیس کرد. این موضوع موجب همه شدید گروه‌های مارکسیست و کمونیست شد که البته از جمعیت خوبی در برخوردار بودند. هرگز عقب‌نشینی نکردند و با ادامه فعالیت‌ها موفق شدند تعداد زیادی از دانشجویان مخالف را جذب کنند. با پیروزی انقلاب اسلامی به کمیته انقلاب اسلامی و سپس سپاه گیلان پیوست و در پاک‌سازی عناصر مهم دشمن از دستگاه‌های دولتی گیلان نقش تأثیر گذاری داشت.

سال ۱۳۶۰ بود که به خواستگاری دختر یکی از روحانیون سرشناس و متقی رشد رفت. هنوز منتظر جواب بود که مجبور شد برای تسریع امور



با این چیزها انسان زنده بودن شهیدا را حس می‌کند، شهیدا با افرادی که از دنیا می‌روند خیلی فرق می‌کنند، حضورشان را به خوبی می‌توان احساس کرد، شاید اتفاقی که قرار است چند ماه دیگر رخ دهد خیلی زودتر خیرش به نحوی الهام شود و هیچ‌کس نمی‌تواند منکر این موارد شود اما من فکر می‌کنم اگر درباره حقایقی که خود شهیدا مطرح کردند گفته شود تأثیر بیشتری خواهد گذاشت.

آرزوی دیرینه

در وصیت‌نامه شهید مدافع حرم مسلم خیزاب آمده است: «آرزوی دیرینه‌ام شهادت با دشمن‌ترین دشمنان خدا و ائمه اطهار(علیهم‌السلام) و در میدان نبرد بسا آنها پس از زیارت کربلا و عتبات بوده که امیدوارم به آن برسم، ولی چنانچه مشیت الهی غیر از این بود، امیدوارم در حال عبادت و در بهترین حالات ارتباط عبود و معبود از دنیا بروم.»

اگر شهید شما در گلستان شهدای اصفهان دفن کنید و در مراسم‌ه‌ایم هرچه همسرم فرمود را انجام دهید که او بهتر از هرشخصی مرا و علائقم را می‌شناسد.

کفن با پول خمس داده خریدم و در خانه دارم، مرا در همان کفن کنید و اگر امکان داشت مرا در خانه خود بشویید و راضی نیستم افراد غیرمرتبط جنازه‌ام



را ببینند و سعی کنید اگر زحمت نبود جنبش‌ها یا جمعه مرا به خاک بسپارید.

بر روی سنگ قبرم بنویسید که «تشنه نابودی صهیونیست‌ها بودم و هستم و بهترین روزم، روز نابودی صهیونیست‌هاست.» حاضر نیستم که هیچ‌کس برایم مشکلی بپوشد و عزا نگه دارد و کار خیری را به تعویق بیندازد و راضی نیستم که هم‌کارانم از وقت کاری خود زده و در مراسم من شرکت کنند.

نیز خطاب به خانواده همسرم عرض پوزش و خلاصیت دارم و شما را بسیار به زحمت انداختم و آرزوی شفاعت حضرت زهرا (سلام الله علیها) را برای شما دارم. به همه عزیزان توصیه به صبر و شکیبایی و استمداد و توکل از خدا را دارم و علیکم‌بالقرآن و علیکم‌به پتیه‌ها و قسرا و نیازمندان و علیکم‌به سرکشی از خانواده شهداء و با ورزش جسم و روح خود را از غم دور کنید و بلندهمت باشید و از تکبر و غرور بی‌جا و همسایه‌آزاری بپرهیزید و مجالس عزاداری و قرائت قرآن و نماز را با بها دارید.»

می‌زد تأکید داشت که بخش اعظم سالار در محله خودشان حاضر باشد و به مشکلات کوچک و بزرگ مردم رسیدگی کند. گاهی مشکل خانواده‌های با تهیه وامی چند هزار تومانی حل می‌کرد و وقتی دیگر با وسایع دادن به شهادت دینی و اعتقادی. هر گز مشکلات معیشتی مردم را کوچک نمی‌شمرد. از هیچ حرکتی برای رتق و فتق امور افرادی که به او مراجعه می‌کردند یا به هر طریقی از درد ایشان با خیر می‌شد، فروگذار نمی‌کرد. علاقه‌ای به پذیرفتن پست‌های سیاسی نداشت چراکه دوری از مردم عادی کوچک و خیابان را مانع بزرگی می‌دانست.چندین بار با معاون بسیجی و سپاهی به جبهه‌های نبرد حق علیه باطل اعزام شد و به لباس خاکی رزم‌اش عشق می‌ورزید.

در زمانی کوتاه‌تر از برنامه درسی حوزه‌های علمیه مسلح سه تحصیلات حوزوی را به پایان رساند. بسیار تأکید داشت که همسرش نیز همزمان با ایشان به تحصیل علوم حوزوی بپردازد. به همین دلیل در نگهداری از فرزندانش کمک حال ایشان بود. شش‌ها بعد از خواباندن زهرا و علی مرور و مباحثه دروس را آغاز می‌کردند و بعد از نماز و عبادت، مختصری استراحت می‌کردند. بارها نام‌اش در فهرست مشهور به «مژدوران خمینی» که توسط منافقین تهیه می‌شد جای گرفت و این موضوع موجب افتخار و سربلندی‌اش بود. یک بار که آقای حسین شریعتبادری (مدیرمسئول روزنامه کیهان) این موضوع را از ایشان اطلاع داده بودند اشک‌هایش جاری شده و در همان حال از خداوند در خواست کرده بود همان طور که در این دنیا نامش در میان مبارزان با دشمنان اسلام جای گرفته است، در دیار باقی نیز نام‌اش را در سیاهه دوستان اهل بیت(علیه‌السلام) و اسلام عزیز ببیند.

او سر انجام در عملیات کربلای ۵ در منطقه سلمچه به شهادت رسید خانواده او وقتی پیگر مظهرش را از معراج شهدای تهران تحویل گرفتند دستش به نشانه ادب روی سینه‌اش بود و لیختد شیرینی به لب داشت.

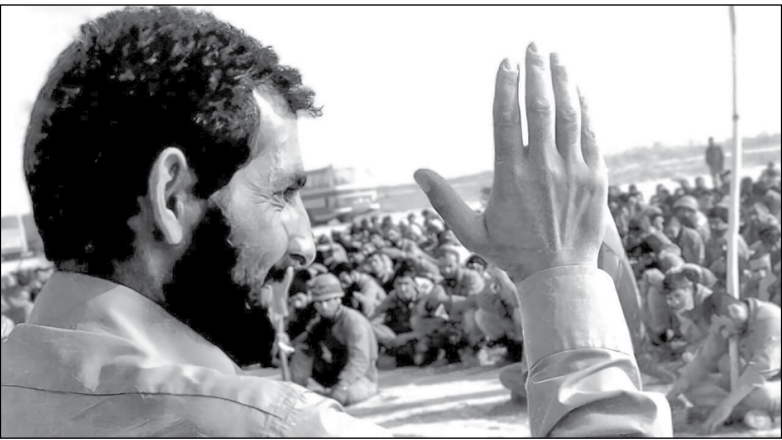
توصیه آخر شهید

« آقایان دولتمردان توجه کنید که شما وارث خون شهیدان گلگون کفن انقلاب اسلامی از صدر اسلام تاکنون می‌باشید. کم‌کاری و اهمال در وظایف و بی‌توجهی به ضوابط انقلابی اسلام خلیتی است بزرگ به خون شهیدان و اسلام عزیز. توجه داشته باشید که معیاران در انتخاب مسئولین، تقوی و قدرت و اخلاص اشخاص باشد، نه میزان وابستگی آنها به گروه یا طرز فکر شما. «برادران و خواهران، از زوره‌گرایی به هر عنوان پرهیز کنید و اگر می‌خواهید به تشکیلاتی جهت پاسداری از دستاوردهای انقلاب بپیوندید، به بسیج مستضعفین بربوید و آن را تقویت کنید.»



مقاومت در فضای مجازی

پیش‌بینی فرمانده لشکر عاشورا از نصرت الهی



فرصت باشند تا اینکه نیروهای دشمن به‌جایی برسند که به‌راحتی با آتش سلاح کوچک بتوان آنها را از پای درآورد.

از پس‌که دشمن آتش بیش از حد ریخته بود و در مقابل هم آتشی در بین نبود، کماندوهای عراقی فکر می‌کردند بر اثر آتش شدیدشان هیچ موجود زنده‌ای در خط نمانده است؛ لذا رقص‌کنان که جایزه صدامی به‌طور قطع نصیب آنها خواهد شد، در کنار تاکت‌ها و پی‌ام‌پی‌ها به جلو می‌آمدند و نمی‌دانستند که رزمندگان جان‌برکف گردان امام

سجاد(ع) فعلاً خواب‌ناشد و وقتی که موقمش فرا رسد، آتش خواهند کرد تا هیچ تیری به هدر نرود. وقتی‌که اولین نفر دشمن از تپه بالا آمد و

می‌خواستند وارد سنگر کمین شوند، با اولین تیر شلیک شده مواجه و با اصابت به پیشانی‌اش به زمین افتند. در این وقت بود که بنا به هماهنگی قبلی ندای الهانگیر از سوی فرمانده گردان از بی‌سیم‌ها به گوش رسید و رزمندگان گردان مستقر در خط، همگی کمرتپه فریادهای الهانگیر و خمینی رهبر را در حالی‌که بر خراسته بودند؛ سر داده و آتش گشودند که برآز آن کماندوهای عراقی نزدیک شده، تارومار شدند.

برآز این حرکت هماهنگ شده و با جرات و شجاعت رزمندگان، نیروهای باقی‌مانده یعنی به لحاظ غیرموظف‌تر بودن این وضعیت شوکه شده و با وحشت و اضطراب ایجاد شده، به دنبال جان‌پناه بودند.

شیخ‌بون به‌دشمن

کار به درازا کشید و نزدیک غروب شد. فرمانده گردان برای ضربه کاری به حمله‌کنندگان تدبیر نموده و ۲۰ نفر داوطلب را انتخاب و مأموریت می‌دهد که با استفاده از سیاهی شب و فرصت به‌دست آمده، به‌عنوان ششکارچی با رعایت موارد احتیاط جلوه رفتن و تاکت‌ها و پی‌ام‌پی‌های باقی‌مانده را هدف قرار دهند که به حول و قوه الهی این کار انجام شد و هشت دستگ‌ها دیگر هم با همت و اراده ششکارچیان منهدم می‌شود.

صبح که فرا رسید، باقی‌مانده نیروهای دشمن،

دو کیلومتر عقب‌نشینی کرده بودند. بعداز آن اتفاق،

ایجاد شد و نسبت به استحکام بخشی مواضع،

اقداماتی آغاز شد.

نیروهای رژیم بعثی، آن‌هم وفادارترینشان،

وقتی‌که از این بحران مایوس شدند و کاری از

پیش نبرده بودند، برای توجیه شکست خود در

مقابل تأکید صدام، بلافاصله بندوبس‌اطفشان را از

این محور جمع کرده و با به‌جا گذاشتن تلفات و

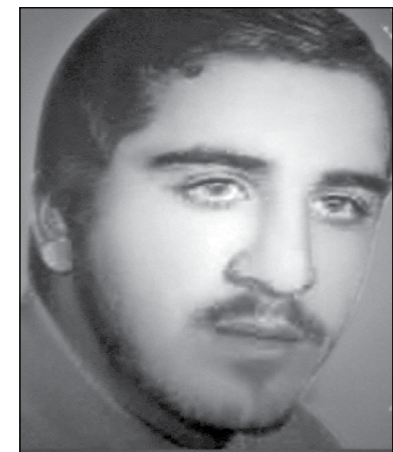
خسارات زیاد، روز بعد برای پانک، روانه محور تپ

حضرت رسول(ص) از سمت ارتفاع ۴۰۲ شدند که

المدخله با وجود آتش‌های بیش‌ازحد، در آن محور

هم شکست‌خورده و عقب نشستند.

یک ستاره از آن هزار



در ۲۳ فروردین ماه این آیات الهی را با مهمان شدن تیری به قلبش تفسیر کرد و چه خوب مصطفی اکرمی معنای این آیات الهی را فهمید و به آسمان‌ها پر کشید و ستاره شد و تنها یادگارش، مصطفی، چهار ماه پس از شهادت او به دنیا آمد که حاصل زندگی مشترک شش‌ماهه او با خاتم فاطمه از قنان بود تا هر‌واو پدر باشد و ما، با دیدنش فرمانده گردان یدالله و شجاعتش در ذهنمان تجلی پیدا کند. روحش شاد.

– ان قدر در جبهه می‌مانم تا خود به معنای واقعی آن‌ا نله و ان‌الیه راجعون برسیم، و چه زیبا

یک شهید، یک خاطره

شما باید صبر داشته باشید که اگه یکی از این برکت‌های الهی نصیب من هم شد؛ خم به ابرویتان نیآورید…» صدای بوق از آن سوی خط، حرفش را قطع کرد.

خدا چنان صبوری به عطا کرد که با شهادت عباس، خم به ابرو نیآوردم!
خاطره‌ای از شهید سیدعباس ابن رضا راوی: بی‌بی زهرا موسویان، مادر شهید گردان یدالله، لشکر ۵، نیروی زمینی سپاه

مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس نوشت: پس از توقف عملیات رمضان در دشت‌های شرق بصره در برابر نیروی زرهی دشمن، انتخاب منطقه‌ای کوهستانی و محدودتر برای اجرای عملیات، لازمه حفظ ابتکار عمل نیروهای جمهوری اسلامی دانسته شد تا نقاط قوت خودی و ضعف دشمن در زمین‌های ناهموار، زمینه‌ساز تقویت تدریجی توانایی‌ها قرار گیرد.

علاوه‌بر این امر مهم، آزادسازی مناطق کوهستانی جبهه میانی از اشغال دشمن و تأمین مرزها در این منطقه نیز مطرح بود؛ ازاین‌رو عقب راندن دشمن از غرب شهر سومار و آزادسازی ارتفاعات مرزی آن، همچنین در صورت امکان پیشروی به‌سوی شهر مندلی عراق هدف عملیات مسلم بن عقیل قرار گرفت که با طراحی و فرماندهی مشترک ارتش و سپاه از تاریخ ۱۷/۱۳ تا ۱۳۶۱/۱۷/۱۳ انجام شد.

در این عملیات با پیشروی نیروهای خودی که در مرحله اول با سرعتی شگفت‌آور و بعد به‌تدریج صورت گرفت و با مقاومت طولانی آنان در مقابل پانک‌های عراق، منطقه آزادشده تثبیت گردید.

بدین ترتیب بیش از ۱۰۰ کیلومترمربع از خاک ایران آزاد و حدود ۳۰ کیلومترمربع از خاک عراق تصرف گردید و نیروهای خودی ضمن تأمین دشت سومار، بر تنگه‌های مرزی تسلط یافتند و شهر مندلی نیز در دید و تیورس آنان واقع شد. درنتیجه امکان پیشروی در عمق خاک دشمن فراهم گردید.

حماه لشکر ۳۱ عاشورا در عملیات

بعد از غروب آفتاب و خواندن نماز و صرف شام، در اولین ساعات تاریکی از ساعت ۱۹ تاریخ ۹ مهر ۱۳۶۱ در گردان شهید مدنی و شهید صدوقی لشکر ۳۱ عاشورا، از دو محور سمت راست و چپ از طریق جاده حفاری به سمت پاسگاه خرابه (کوت قلع) در مجاورت رودخانه فطلی چمدام رفتند و با تقسیم معابر به‌طرف سلمان کشته، تپه ۲۲۰ قرمز و تنگه سان واپا حرکت کردند.

دو گردان خط‌شکن در ساعت ۲۲ تاریخ ۹ مهر ۱۳۶۱ مسئول باز کردن معابر و عبور نیروها از کمین دشمن بودند. رزمندگان خط‌شکن با توکل به خداوند رحمان و توسل به ائمه معصومین(ع) آماده روبرویی با نیروهای متجاوز شدند.

نصرت الهی و امداد غیبی در آن فضای اوج‌دهم و نازل شد و در زمانی بسیار کوتاه ابرهای سیاهی بر آسمان و بالای سر رزمندگان دلاور تپ ۳۱ عاشورا پدیدار گشت. بارش باران صدای حرکت رزمندگان روی سنگریزه‌ها و شن‌ها را خنثی و در دل‌های آنها آرامش و سکینه ایجاد کرد.

پیش‌بینی مهدی باکری

مهدی باکری قبل از شروع عملیات در یکی از جلسات بررسی منطقه و طرح‌ریزی برای عملیات، در جواب سؤال فرماندهان در مورد تأثیر مهتابی بودن شب و شنی بودن زمین بر عملیات، گفت:

ان شاء‌الله خاندان‌ماه را با ابرها تنظیم خواهد کرد.

از خودگذشتگی برای لو نرفتن عملیات

عملیات با رمز با ابوالفضل العباس در ساعات ۲۲:۳۰ تاریخ ۹ مهر ۱۳۶۱ بنا به اعلام فرمانده ۳۱ عاشورا آغاز شد. نیروهای تخریب، میدان‌های مین را پاک‌سازی کردند و معبرها را گشودند. به‌طور اتفاقی یک مین منجر شد و در حال شعله‌ور شدن بود که یکی از نیروهای گردان شهید مدنی خود را روی آن انداخت و با نثار جان خود آن را خاموش کرد.

رزمندگان گردان شهید صدوقی هم پس از درگیری با دشمن و پامبردی، تپه ۲۲۰ قرمز را

عباس گفت: «تا راه کربلا رو باز نکنیم، برنمی‌گردم. مادر جان! شما هم ناراحت نباشید برادرم یکی از کوچک‌ترین برکت‌های الهی رو شده و باید ارزش پرستاری کنی.»

برکت الهی

مریم عرفانیان

در آخرین روزهایی که در جبهه حضور داشت، با ما تماس گرفت. به او گفتیم: «عباس! کی خونه می‌آیی؟ برادرت مجروح شده و باید ارزش پرستاری کنی.»